

ابوحفص حدّاد نیشابوری یکی از بزرگان ملامتیه

علی اکبر احمدی دارانی*

◀ چکیده:

ابوحفص حدّاد نیشابوری از بزرگ‌ترین صوفیان خراسان در قرن سوم است. شرح حالی مستقل یا تألیف و تصنیفی از او در دست نیست و تنها بر اساس سخنان و حکایت‌های پراکنده‌ای که در متون صوفیه به وی منسوب شده و در منابع مشهور تصوف غالباً با تفاوت‌هایی تکرار شده است، می‌توان شخصیت و گوشه‌هایی از اندیشه وی را شناخت. بسیاری از بزرگان تصوف با او صحبت داشته‌اند و با ارجمندی از وی یاد کرده‌اند. در منابع اولیه و مشهور تصوف، به فارسی و عربی، او را از بزرگان تصوف خراسان و از پیشروان ملامتیه شمرده‌اند. در این مقاله، با ردیابی آنچه مربوط به زندگانی، سخنان و حکایت‌های منسوب به ابوحفص حدّاد نیشابوری است، افکار و اندیشه‌های وی بازسازی، نقد و بررسی شده و بر اساس آنچه در منابع در معرفی ابوحفص ذکر شده، پیوند او با ملامتیه نشان داده شده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** ابوحفص حدّاد نیشابوری، تصوف خراسان، ملامتیه، جنید بغدادی.

مقدمه

ابوحفص حداد نیشابوری از بزرگان تصوف خراسان در قرن سوم است. به علت نبود منبع یا منابعی مستقل و موثق درباره شرح احوال و اقوال او، کار پژوهش درباره او دشوار است.^۱ آنچه به او منسوب شده است، چندان زیاد نیست و آن هم در آثار متأخران غالباً با تفاوت‌هایی جزئی تکرار شده است؛ بنابراین با جست‌وجوی بسیار در منابع گوناگون، به نتایج اندکی می‌توان دست یافت. با این وصف چه بسا این دست‌آورد اندک بتواند برای شناسایی او تصوف خراسان مفید باشد.

در این مقاله، کوشش ما بر آن بوده است که احوال و آثار او را با دقت و تأملی بایسته در قدیم‌ترین منابع جست‌وجو کنیم و در حد امکان، طرحی از زندگانی، شخصیت و جایگاه وی در تصوف بر اساس حکایت‌ها و سخنانی که منسوب به او و دیدگاهی که دیگران نسبت به وی داشته‌اند، ترسیم نماییم و نشان دهیم که رابطه او با طریقت ملامت و ملامتیه خراسان چگونه بوده است.

پیشینه تحقیق

تا آنجا که می‌دانیم، درباره برخی پیوندهای ابوحفص حداد نیشابوری با ملامتیه، تنها ابوالعلاء عقیفی مقدمه‌ای بر متن تصحیح شده الملامتیه و الصوفیه و اهل الفتوة نوشته است. (ر.ک: مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلّمی، ص ۳۸۸-۳۳۷)

۱. زندگی و احوال

مؤلفان اولیه صوفیه و نزدیک به عصر زندگی ابوحفص حداد، نام او را «عمرو ابن سلّمه» یا «عُمَر» و نام پدرش را «سلّم» و یا «سالم» گفته‌اند. (ر.ک: طبقات الصوفیه سلّمی، ص ۱۱۴)^۲ گنیه مشهورش ابوحفص و به یک روایت ابو مؤحّرز است. (ر.ک: طبقات الصوفیه انصاری، ص ۱۱۲)

تاریخ تولّد ابوحفص نامعلوم است. زادگاهش «کوردآباد»^۳ قریه‌ای واقع بر دروازه نیشابور به سوی بخارا بوده است. (ر.ک: طبقات الصوفیه سلّمی، ص ۱۱۵)

تاریخ وفات او را به اختلاف، سال‌های ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷ و ۲۷۰ گفته‌اند. سلّمی در طبقات الصوفیه هر دو تاریخ ۲۶۷ و ۲۷۰ را آورده است. (ر.ک: همان، ص ۱۱۶)^۴ و جامی نیز سال‌های ۲۶۴ و ۲۶۷ را نقل کرده و در عین حال قول نخست

(= ۲۶۴) را صحیح‌تر دانسته است. (ر.ک: نفحات الانس، ص ۵۶) شاید آنچه سَلَمی گفته است، به سبب قرب زمانی وی به ابوحفص، به صواب مقرون باشد.

به گفته مؤلف تاریخ نیشابور، ابوحفص در شارع ادک واقع در نیشابور دفن شده است. (ر.ک: ترجمه و تلخیص تاریخ نیشابور، ص ۱۵۳)

درباره سبب توبه و تغییر احوال او حکایت‌هایی آورده‌اند که در جای خود اهمیت بسیار دارد و نشان‌دهنده پیش‌زمینه‌های تحوّل شخصیت وی، به مانند بسیاری دیگر از صوفیان است. حکایت اوّل ماجرای عاشق شدن اوست:

«گویند که ابتدای حال وی چنان بود که بر کنیزکی شیفته شد. وی را گفتند که اندر شارس‌ستان نسابور جهودی است ساحر، حیل این شغل تو به نزدیک وی است. ابوحفص به نزدیک وی آمد. حال بازگفت. جهود گفت: تو را چهل شبانه‌روز نماز نباید کرد و ذکر حق و اعمال خیر و نیت نیکو نباید کرد تا من حیلت کنم و مراد تو برآید. وی چنان کرد. چون چهل روز تمام شد، جهود طلسم بکرد و آن مراد برنیامد. گفت: لامحاله بر تو خیری گذشته باشد. نیک نیک بیندیش. بوحفص گفت من هیچ نمی‌دانم از اعمال خیر که بر ظاهر من گذشت و بر باطن الا آنکه بر راهگذار می‌آمدم، سنگی از راه به پای بینداختم تا پای کسی در آن نیاید. جهود گفت: میازار آن خدای را که تو چهل روز فرمان وی ضایع کردی، وی این مقدار رنج تو ضایع نکرد. وی توبه کرد.» (کشف المحجوب، ص ۱۸۹-۱۹۰)^۵

و دوم حکایتی است که تغییر حال وی را نشان داده است:

«روزی اندر بازار، نابینایی قرآن می‌خواند. وی بر دوکان خود نشسته بود، سماع وی را غلبه کرد و از خود غایب شد. دست اندر آتش کرد و آهن تافته بی انبر بیرون آورد. چون شاگرد آن بدید، هوش از ایشان بشد. چون بوحفص به حال خود بازآمد، دست از کسب بداشت و نیز بر دوکان نیامد.» (همان، ص ۱۹۰)^۶

درباره این دو حکایت پس از این نیز سخن خواهیم گفت.

۲. معاصران

ابوحفص به یک روایت، خواهرزاده بشر حافی (م: ۲۲۷ ق) دانسته شده است. (ر.ک: جوامع آداب الصوفیه، ص ۵) طبق روایتی، ابوعثمان حیری، به نیشابور آمده، شاگردی

ابوحفص کرده و ابوحفص دختر بدو داده است. (ر.ک: ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۳) گذشته از این دو تن که از بزرگان تصوف به شمار می‌روند و ابوحفص با آن‌ها پیوندی خاص داشته است، با بسیاری دیگر از مشایخ، معاصر و مرتبط بوده و بیشتر آن‌ها با دیده احترام به او می‌نگریسته، او را به بزرگی می‌شناخته‌اند؛ از جمله این مشایخ‌اند: عبیدالله ابن مهدی الایوردی، علی نصرآبادی، احمد ابن خضرویه،^۷ شاه ابن شجاع کرمانی، سعید ابن اسماعیل (ر.ک: طبقات الصوفیه سئلمی، ص ۱۱۶)، محفوظ ابن محمود، ابوعلی تقفی (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۴۶)، ابو محمد عبدالله ابن محمد المرتعش. (ر.ک: ترجمه رساله قشیریه، ص ۷۲)

به گفته قشیری، ابوحفص مانند جنید و سهل عبدالله تستری و بایزید بسطامی، اقامت را بر سفر ترجیح می‌داده و تنها سفر او در مدت عمر، حج اسلام بوده است. (ر.ک: همان، ص ۴۸۷)^۸

ابوحفص در سفر خود به مکه در بغداد به دیدار جنید رفت^۹ و در این دیدار برای جنید «راه‌آوردی» شگفت‌انگیز داشت:

«جنید گفت: ای شیخ راه‌آورد ما را چه آورده‌ای؟ بوحفص گفت: مگر یکی از اصحاب ما چنان که می‌بایست زندگانی نمی‌توانست کرد. اینم فتوح بود که گفتم: اگر از برادری ترک ادبی بینید آن را عذری از خود برانگیزید و بی او آن عذر را از خود بخواهید. اگر بدان عذر غبار برنخیزد، عذری دیگر برانگیز تا چهل بار. اگر بعد از آن غبار برنخیزد و حق به جانب تو باشد و آن چهل عذر در مقابله آن جرم نیفتد؛ بنشین و با خود بگوی که زهی گاو نفس! زهی گران و تاریک! زهی خودرای بی‌ادب! زهی ناجوانمرد جافی که تویی! برادری برای جرمی چهل عذر از تو خواست و تو یکی قبول نکردی و همچنان بر سر کار خودی؛ من دست از تو شستم. تو دانی، چنان‌که خواهی می‌کن.» (تذکرة الاولیا، ص ۴۲۸)

در تمام آنچه میان ابوحفص و جنید گذشته، ابوحفص برتر و والاتر از جنید قرار دارد که نشان‌دهنده ارجمندی ابوحفص است.

۳. طرحی از شخصیت عرفانی ابوحفص حداد نیشابوری

در بین فرقه‌های دوازده گانه صوفیه که هرکدام به شخص یا اشخاصی منسوب‌اند،

نامی از ابوحفص به عنوان مؤسس سلسله‌ای در تصوّف مطرح نیست، بلکه در زیر عنوان قصّاریه (= ملامتیه) از وی نام برده‌اند (ر.ک: فرقه‌های صوفیه تا روزگار کشف المحجوب هجویری، ص ۴۰)؛ اما این به آن معنا نیست که وی جایگاهی در تصوّف نداشته است. التزام وی به آداب و شیوه رفتار و نوع اقوال او، برای استوار ساختن اصول بنیادی تصوّف، وی را در سیمای مردی و حدّ و اندازه مرادی نشان می‌دهد که توانایی طرّاحی مکتب یا سلسله‌ای در تصوّف را داشته و تکرار سخنان او یا حکایت‌های راجع به او، تا قرن‌ها بعد از وفاتش باعث شده است که در قرن هشتم، وی را بنیان‌گذار تصوّف خراسان به حساب بیاورند. (ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ۵۱۱/۱۲)

۳-۱. ابوحفص و ملامتیه

در تاریخ تصوّف «ملامتیه» معروف و در تحوّل آن، نقش این گروه انکارناپذیر است. نخستین نشانه‌های پیدایی این گروه، در خراسان، به‌ویژه نیشابور به چشم می‌خورد و در کنار ابوحفص حنّاد از کسانی چون حمدون قصّار (م ۲۷۱)، ابوعثمان حیری (م ۲۹۸) به عنوان بزرگان ملامتیه نام برده می‌شود.

آنچه در قدیم‌ترین منابع، درباره ملامتی بودن ابوحفص نقل شده، این است که: «سُئِلَ أَبُو حَفْصٍ مَا هَذَا الْأِسْمُ الَّذِي سُمِّيَتْ بِهِ مِنَ الْمَلَامَةِ؟ فَقَالَ هُمْ قَوْمٌ قَامُوا مَعَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى حِفْظِ أَوْقَاتِهِمْ وَ مُرَاعَاةِ أَسْرَارِهِمْ، فَلَا مَوْأ أَنفُسَهُمْ عَلَى جَمِيعِ مَا أَظْهَرُوا مِنْ أَنْوَاعِ الْقُرْبِ وَ الْعِبَادَاتِ وَ أَظْهَرُوا لِلْخَلْقِ قَبَائِحَ مَا هُمْ فِيهِ وَ كَتَمُوا عَنْهُمْ مُحَاسِنَهُمْ، فَلَا مَوْأ الْخَلْقُ عَلَى ظَوَاهِرِهِمْ وَ لَا مَوْأ أَنفُسَهُمْ عَلَى يَعْرِفُونَهُ مِنْ بَوَاطِينِهِمْ» (ر.ک: مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ۴۰۵/۲): [از ابوحفص پرسیدند، این عنوان ملامتی که شما بدان نامیده و مشهور شده‌اید، چیست؟ گفت: ایشان قومی هستند که با یاری خداوند متعال به حفظ اوقات و اسرارشان می‌پردازند و خودشان را به خاطر آشکار کردن عبادات و انواع طرق نزدیکی به خداوند سرزنش می‌کنند و برای مردم زشتی‌های خود را آشکار کرده، نیکی‌های خود را از آن‌ها پوشیده داشته‌اند؛ بنابراین مردم به دلیل امور ظاهری، آنان را سرزنش و ملامت کرده و این قوم خود را به سبب باطن خود که تنها خود از آن خبر دارند، ملامت می‌کنند.]

این جواب در حقیقت، اساسنامه فکری ملامتیان است و برای اثبات ملامتی بودن ابوحفص کافی است، زیرا در همین پرسش هم پیداست که پرسنده، پیش از سؤال، به ملامتی بودن شیخ اقرار کرده است. از این گذشته، قرینه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد چرا نام ابوحفص با ملامتیان پیوند خورده است؛ از جمله اینکه نخستین بارقه‌های پیدایش ملامتیه در نیشابور پدید آمده است (ر.ک: تهذیب الاسرار، ص ۳۹) و ابوحفص نیز نیشابوری است و در محیط خاص جغرافیایی آن محیط می‌زیسته است و کسانی چون ابوعثمان حیری، ابوالفوارس شاه ابن شجاع کرمانی و محفوظ ابن محمود نیشابوری (ر.ک: همین مقاله بخش معاصران)، از پرورش‌یافتگان و معاصران وی و همچنین از ملامتیان نامدار نیشابور به حساب می‌آیند. (ر.ک: همان، ص ۳۶۳) با همه این احوال، باز هم نمی‌توانیم ابوحفص حداد را پایه‌گذار ملامتیه بدانیم. عقیقی می‌گوید: «اگر چه سلمی و بعضی دیگر از مورخان صوفی خواسته‌اند، پیدایش ملامتیه را به یک شخص، ابوحفص حداد یا حمدون قصار (م ۲۷۱) یا به هر دوی آن‌ها نسبت دهند و آن‌ها را بنیان‌گذاران این مکتب معرفی کنند، عقیده من بر آن است که به رغم آنچه سلمی به ایشان نسبت داده یا اقوال و تعلیماتی که مورخان دیگر در کتاب‌های خود به این دو منسوب داشته‌اند، بازگرداندن همه اصول ملامتیه به این دو مرد درست نیست. همچنین نسبت دادن تمامی اصول و افکار ملامتیه به این دو تن یا شاگردان ایشان... درست نیست... بلکه ایشان، اصل آن عناصر را گرفته و در پرتو اندیشه و اعتقاد خود، بازسازی و تفسیر کرده‌اند.» (مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ۳۵۹/۲-۳۶۰)

در ادامه سخن، به مواردی خواهیم پرداخت که در منابع به ابوحفص نسبت داده شده است و از شاخصه‌های ملامتیان نیز به شمار می‌رفته است.

۳-۱-۱. رعایت آداب و ملامتیه

در رساله ملامتیه آمده است: «و أهل الملامة إذا صَحِبَهُمُ المريدون دَلَوْهُمُ على ما يظهرون لَهُم من الإقبال على الطاعة و استعمال السنن في جميع الأوقات و مُلَازِمَةُ الآداب ظاهراً و باطناً في كل الأحوال.» (مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ۴۰۳/۲) [: ملامتیان آنگاه که با مریدان همنشینی می‌کنند، به ایشان نشان می‌دهند که به طاعت الهی اقبال دارند و سنت را در همه اوقات به کار می‌بندند و در همه حال ملازم آداب‌اند.]

خرگوشی در تهذیب الاسرار، تفاوت‌هایی را میان ملامتیان خراسان و صوفیان بغداد برشمرده است که یکی از آن‌ها این است که اصول ملامتیان مبتنی است بر علم، و اصول صوفیه مبتنی بر حال (ر.ک: منبعی کهن در باب ملامتیان نیشابور، ص ۱۳) و این در سخنان منسوب به ابوحفص درباره آداب کاملاً هویداست.

ابوحفص، تصوف را مجموعه‌ای از آداب می‌داند: «التصوّف کُلُّه آداب لکلّ وقتٍ آدب و لکلّ مقام آدب فَمَنْ لَزِمَ آداب الاوقاتِ بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ و مَنْ ضَيَّعَ الْآدَابَ فَهُوَ بَعِيدٌ مِنْ حَيْثُ يَطُنُّ الْقُرْبَ و مُردُوْدٌ مِنْ حَيْثُ يَرْجُو الْقَبُولَ.» (طبقات الصوفیة سلمی، ص ۱۱۹)
«حُسن آدب الظاهر عنوان حُسن آدب الباطن لَانَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ لَوْ خَشَعَ قَلْبٌ هَذَا لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ.» (حلیة الاولیاء، ۲۳۰/۱۰)^{۱۰}

این رعایت آداب، شگفتی جنید را برمی‌انگیزد و از او در این باره سؤال می‌کند: «ابوحفص اصحاب خویش را عظیم به هیبت و ادب داشتی و هیچ مرید را زهره نبودی که در پیش او بنشستی و چشم بر روی او نیارستی انداخت و پیش او همه بر پای بودند و بی‌امر او ننشستندی. ابوحفص سلطان‌وار نشسته بودی. جنید گفت؛ اصحاب را ادب سلاطین آموخته‌ای. ابوحفص گفت: تو عنوان نامه پیش نمی‌بینی؛ اما از عنوان دلیل توان ساخت که در نامه چیست.» (مصباح الهدایه، ص ۲۴۱)

حتی وقتی متوجه می‌شود که یکی از مریدانش به کسی دیگر اقتدا کرده و با این کار آداب تصوف را رعایت نکرده است، از خود واکنش نشان می‌دهد.

«ابوحفص حداد، قدّس الله روحه، مریدی را سال‌ها پرورده بود، معلومش شد که او اقتدا به کسی دیگر کرده بوده است. ابوحفص دست مرید بگرفت و او را بر آن پیر برد که ما تا این غایت نمی‌دانستیم، اکنون معلوم شد که ما راهزنی بوده‌ایم.» (اوراد الاحباب، ص ۷۴)

این پایبندی ابوحفص به آداب، مریدان را نیز به رعایت آداب وامی‌داشته است: «شیخ الاسلام گفت که محمد غُلّیان^{۱۱} سید بوده از این طایفه، از نسا، شاگرد باحفص‌اید. هر سال به باحفص آمدید از نسا به زیارت، در راه خواب نکردید و چیزی نخوردید و به طهارت رفتید؛ چون طهارت بشکستی، برفتی تا طهارت کردی.» (طبقات الصوفیة انصاری، ص ۱۱۵)

«نقل است که مریدی بود در خدمت ابوحفص، سخت با ادب. جنید چند بار در وی نگرست از آنکه او خوش آمدش. سؤال کرد که چند سال است تا در خدمت شماست؟ ابوحفص گفت: ده سال است. گفت: ادبی تمام دارد و فری عجب و شایسته جوانی است. ابوحفص گفت: آری هفده هزار دینار در راه ما باخته است و هفده هزار دیگر وام کرده و در باخته، هنوز زهره آن ندارد که از ما سخنی پرسد.» (تذکرة الاولیا، ص ۴۲۷)^{۱۲}

۳-۲. شریعت و ملامتیه

در برخی از سخنان ابوحفص، پایبندی جدی وی به شریعت نمودار است. در همان روزگار ابوحفص، کسانی از متصوفه را می‌توان یافت که چندان پایبندی به آداب شریعت نداشتند؛ اما ابوحفص حذاد معتقد است که سالک باید همواره افعال و احوال خود را با کتاب و سنت بسنجد: «من لم یزِن افعاله و احواله فی کلّ وقتٍ بالکتابِ والسُّنةِ و لم یتَّهم خَواطره فلا تُعْده فی دیوان الرِّجال.» (حلیة الاولیا، ۱۰/۲۳۰)

رعایت باریک‌ترین مسائل اخلاق و شریعت در رفتار ابوحفص نقل شده است: «نقل است که هر وقت در خشم شدی، سخن در خلق نیکو گفتی تا خشم او ساکن شدی، آنکه به سخنی دیگر شدی.» (تذکرة الاولیا، ص ۴۲۵)

«و هم ابوعثمان گوید که با ابوحفص به خانه ابوبکر حنیفه بودم و جمعی اصحاب آنجا بودند. از درویشی یاد می‌کردند. گفتم: کاجکی حاضر بودی. شیخ گفت: اگر کاغذ بودی، رُقعۀ ای نوشتمی تا پیامدی. گفتم: اینجا کاغذ هست. گفت: خداوند خانه به بازار رفته است، اگر مرده باشد و کاغذ وارث را شده باشد، نشاید بر این کاغذ چیزی نوشتن.» (همان‌جا)

شریعت‌مداری ابوحفص با ملامتی بودن او ربطی مستقیم دارد. هجویری وقتی سخن از ملامتیه به میان می‌آورد، آنان را بر سه وجه می‌داند: «یکی راست رفتن و دیگر قصد کردن و سدیگر ترک کردن» (کشف المحجوب، ص ۸۷) و راست رفتن را این گونه تعریف می‌کند که «آن بود که یکی کار خود می‌کند و دین را می‌برزد و معاملت را مراعات می‌کند، خلق او را اندر آن ملامت می‌کنند و این راه خلق باشد اندر وی و وی از جمله فارغ.» (همان‌جا) این سخن هجویری در حقیقت، توصیف احوال ابوحفص است، هر چند او به شخصیتی اشاره نکرده باشد.

از نظر ابوحفص، عبادات نباید برای درخواست نیازی از خدا باشد، زیرا در این صورت، خدا بنده بنده خود خواهد شد که باید در قبال طاعت بنده، به او پاداشی بدهد: «لا تَکُنْ عِبَادَتُکَ سَبَباً فِی أَنْ تَکُونَ رَبّاً یَسْتَعْبِدُ عِبْدَهُ.» (مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، ۴۳۱/۲)

حکایت‌هایی که در سبب توبه ابوحفص آورده‌اند و پیش از این به آن‌ها اشاره کردیم، در حقیقت پیوند استوار ذهنی و عملی ابوحفص را با شریعت نشان می‌داد؛ همچنان‌که «راه‌آورد» او برای جنید که آن شیخ نماینده شریعت را به شگفتی انداخت، از همین معتقدات دینی و باور عملی او سرچشمه می‌گرفت؛ صفاتی که پیوسته از جنبه‌های آرمانی تصوف به حساب می‌آمده است.

۳-۱-۳. اخلاص و ملامتیه

یکی از ویژگی‌های اهل ملامت و البته غایت همت آن‌ها، تحقق مقام اخلاص بوده است (ر.ک: مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، ص ۳۷۲) و این در آنچه به ابوحفص حذاد نیشابوری منسوب شده است، هویدا است: «ابوعثمان حیری گوید که روزی در پیش ابوحفص می‌رفتم، میویزی چند دیدم پیش او نهاده، یکی برداشتم و در دهان نهادم. خلق مرا بگرفت و گفت ای خائن! میویز من بخوردی از چه وجه؟ گفتم من از دل تو دانم و بر تو اعتماد دارم و نیز دانستم که هرچه داری ایثار کنی. گفت: ای جاهل! من بر دل خویش اعتماد ندارم، تو بر دل من چون اعتماد داری؟ به پاکی حق که عمری است تا بر هراس او می‌زیم و نمی‌دانم که از من چه خواهد. کسی درون خویش نداند، دیگری درون او چه داند.» (تذکره الاولیاء، ص ۴۲۵)

«ابوعثمان گفت: بوحفص را گفتم که مرا چنان روشن شده است که مجلس علم گویم. گفت: تو را چه بدین آورده است؟ گفتم: شفقت بر خلق. گفت: شفقت تو بر خلق تا چه حد است؟ گفتم: تا بدان حد که اگر حق تعالی مرا به عوض همه عاصیان در دوزخ کند و عذاب کند، روا دارم. گفت: اگر چنین است، بسم الله؛ اما چون مجلس گویی، اول دل خود را پند ده و تن خود را، و دیگر که جمع آمدن مردم تو را غرّه نکند که ایشان ظاهر تو را مراقبت کنند و حق تعالی باطن تو را. پس من بر تخت برآمدم. بوحفص پنهان در گوشه‌ای بنشست، چون مجلس به آخر آمد، سایلی برخاست و

پیراهنی خواست، در حال پیراهن خود بیرون کردم و به وی دادم. ابوحفص گفت: یا کذاب! انزل من المنبر / فرود آی ای دروغزن از منبر. گفتم: چه دروغ گفتم؟ گفت: دعوی کردی که شفقت من بر خلق بیش از آن است که بر خود و به صدقه دادن سبقت کردی تا فضل سابقان تو را باشد؛ خود را بهتر خواستی. اگر دعوی تو راست بودی، زمانی درنگ کردی تا فضل سابقان دیگری را باشد. پس تو کذابی و منبر نه جای کذابان است.» (همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۶)

حکایتی که ابوعثمان حیری، شاگرد او، از آخرین لحظات او نقل می‌کند، نشان می‌دهد که همان لحظه واپسین نیز مستغرق معنی اخلاص بوده است: «ابوحفص را پرسیدند، در حال نزع که ما را چه وصیت می‌کنی؟ گفت: طاقت گفتار ندارم و پس از آن قوتی دید اندر خویشتن. من [ابوعثمان حیری] گفتم: چیزی بگو تا از تو حکایت کنم، از پس تو. گفت: شکسته دل باید بودن به همه دل بر تقصیرهای خویش.» (ترجمه رساله قشیری، ص ۵۳۸)

۳-۱-۴. کسب و کار و ملامتیه

نشانه‌هایی از تشویق مریدان به کسب و کار به ابوحفص نسبت داده شده است. وقتی یکی از یاران ابوحفص، دنیا را نکوهش می‌کند، ابوحفص از او می‌خواهد که دیگر با او ننشیند: «آمده است که یکی از یاران ابوحفص حداد، دنیا را و اهل آن را بنکوهید. ابوحفص گفت: اظهار کردی چیزی که پوشیده می‌باید داشت، پس با ما همنشینی مکن.» (احیاء علوم‌الدین، ربع ۳، ص ۶۵۲)^{۱۳}

این نیز یکی دیگر از ویژگی‌های ملامتیه است که خرگوشی به آن اشاره کرده و از تفاوت‌های ملامتیه با صوفیان برشمرده است. (ر.ک: منبعی کهن در باب ملامتیان نیشابور، ص ۱۳)

الزام مریدان به کسب و کار، مقدمه‌ای برای مراحل بعدی سیر و سلوک نیز بوده است. سلمی به نقل از یکی از یاران ابوحفص آورده است که ابوحفص به او گفته است: «إلزم السُّوقَ وَ الكسْبَ وَ إِيَّاكَ وَ أَنْ تَأْكُلَ مِنْ كَسْبِكَ وَ أَنْفَقَهُ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ مَا تَأْكُلُهُ فَاسْأَلِ النَّاسَ فَكُنْتَ إِذَا سَأَلْتَ النَّاسَ يَقُولُونَ هَذَا الطَّمُوعُ الشَّرُّهُ يَعْمَلُ طَوْلَ نَهَارِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى عَرَفُوا مَا أَمَرَنِي بِهِ أَبُو حَفْصٍ، فَكَانُوا يُعْطُونَنِي فَقَالَ لِي أَبُو حَفْصٍ أَتُرْكِي

الكسب و السؤال جميعاً فتركتهما و قال أبو حفص أخبر الخلق عن القرب و الوصول و المقامات العالية و إنما سؤالي الله عز وجل ياتلني الطريق و لو بخطوة» (مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ۴/ ۱۷۷) [به خرید و فروش و کسب پرداز و مبادا از کسب کار خود ارتزاق کنی، بلکه بر فقرا اتفاق کن و آنچه را خود می خوری، از مردم سؤال کن و هنگامی که از مردم درخواست کمک داری، آن‌ها در مورد تو می گویند: این شخص طمعکار و حریص در طول روز، کار می کند و سپس از مردم درخواست کمک دارد تا اینکه مردم از آنچه ابو حفص به من امر کرده بود، مطلع شدند و به من کمک می کردند. پس از آن ابو حفص گفت: کسب و کار و گدایی را رها کن. پس هر دو را ترک کردم و ابو حفص گفت: مردم را از نزدیکی به خدا و دست یافتن به مقامات عالی توسط خودت مطلع ساز و بگو که گدایی از خداوند بلندمرتبه، راه را به من نشان می دهد، هر چند به یک قدم باشد (هر چند یک گام توسط خداوند هدایت شوم)].

۳-۱-۵. سماع و ملامتیه

آن گونه که سلمی نقل کرده است، وقتی از بعضی ملامتیه می پرسند که چرا در مجالس سماع حاضر نمی شوند، جواب می دهند: «لیس ترکنا مجلس السماع کراهة و لا إنکاراً و لکن خشية أن يظهر علينا من أحوالنا ما نسرّه» (همان، ص ۱۰۴) [مجلس سماع را از روی اجبار و انکار ترک نکردیم، بلکه از ترس آشکار شدن آنچه از مردم پنهان می داریم، آن را ترک کردیم].

دو سخن از ابو حفص حنّاد درباره سماع نقل شده است که در هر دو، ابو حفص نظر موافقی با سماع از خود نشان نمی دهد و همین از دیگر نشانه هایی است که وی را به ملامتیه نزدیک می کند.

«قال رجل لأبي حفص إن فلاناً من أصحابك أبداً يدور حول السماع؛ فإذا سمع هاج و بكى و مزق ثيابه. فقال أبو حفص أئش يعمل الغريق؟ يتعلق بكل شيء يظن نجاته فيه» (طبقات الصوفية سلمی، ص ۱۱۹) [مردی به ابو حفص گفت: فلانی، یکی از یارانست مداوم مشغول سماع است. پس هنگامی که این گفته را شنید، آشفته شد و گریست و لباس بر خویشتن درید و گفت: شخص در حال غرق شدن چه می کند؟ به هر چیزی که گمان نجاتش از آن می رود، دست می یازد].

«ابوحفص گوید: چون مرید را به سماع میل بود، بدانک اندر وی از بطالت بقیسی مانده است.» (ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۶)

خرگوشی در تهذیب الاسرار، ملامتیان خراسان و صوفیان بغداد را از چند جهت با هم متفاوت می‌داند. یکی از این تفاوت‌ها آن است که «صوفیان اهل بغداد، اهل سماع و پایکوبی و تواجد و فریاد کشیدن در حین سماع‌اند، ولی ملامتیان در مجالس سماع شرکت نمی‌کنند و از پایکوبی کردن و اظهار وجد نمودن و شیون کشیدن خودداری می‌کنند.» (ر.ک: منبعی کهن در باب ملامتیان نیشابور، ص ۱۳)

۳-۱-۶. فتوت و ملامتیه

در میان سخنان و حکایت‌های منسوب به ابوحفص، تعریف‌های دقیقی از فتوت وجود دارد که وی را باز هم به ملامتیه نزدیک می‌کند.

«الفتوة عندی أداء الإنصاف و ترک مطالبة الإنصاف.» (حلیة الاولیاء، ۲۳۰/۱۰) [فتوت در نزد من به انصاف و عدل رفتار کردن و مطالبه نکردن آن از دیگران است].
«الفتوة تؤخذ استعمالاً و معاملة لا نطقاً.» (طبقات الصوفیة سُلَمی، ص ۱۱۸) [فتوت در عمل و رفتار حاصل می‌شود، نه در گفتار و حرف].

«سئل ابوحفص هل للفتی من علامة؟ قال نعم! من یرى الفتیان و لا یستحی منهم شمائله و أفعاله فهو فتی.» (همان جا) [از ابوحفص پرسیدند که آیا جوانمرد نشانه‌ای دارد؟ گفت: بله، آن کس که جوانمردان را می‌بیند و خصلت‌ها و اعمال خویش را از آن‌ها پنهان نمی‌دارد، پس او جوانمرد است].

«انما الفتوة ترک التکلف.» (سیر اعلام النبلاء، ۵۱۲/۱۲)

«و جماعتی از اکابر پیش او جمع آمدند و از فتوت سؤال کردند. ابوحفص گفت: عبارت شما راست، شما گویند. جنید گفت: فتوت نزدیک من آن است که فتوت از خود نبینی و آنچه کرده باشی، آن را به خود نسبت ندهی که این من کرده‌ام. ابوحفص گفت: نیکوست آنچه گفتی؛ اما فتوت نزدیک من انصاف دادن و انصاف ناطیلیدن است. جنید گفت: در عمل آرید، اصحابنا! ابوحفص گفت: این سخن به راست نیامد. جنید چون این بشنید، گفت: برخیزید ای اصحابنا که زیادت آورد، بوحفص بر آدم و ذریت او در جوانمردی؛ یعنی خطی گرد اولاد آدم بکشید در جوانمردی؛ اگر جوانمردی این است که

او می‌گوید: «تذکرة الاولیاء، ص ۴۲۶-۴۲۷؛ طبقات الصوفیة سلمی، ص ۱۱۸)

ابوحفص ضمن ارائه تعریفی از فتوت، جایگاه آن را در نشابور می‌داند. (ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ۵۱۲/۱۲) بنا بر آنچه عقیفی گفته است، فتوت به احتمال زیاد در همان محیط خراسان نشو و نما کرده است و از پیدایی نخستین نشانه‌های صوفیه، با ملامتیه در هم آمیخته است، به صورتی که امکان جدا کردن آن‌ها از یکدیگر به علت کمی سندها ممکن نیست. (ر.ک: مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ۳۵۳/۲)

«بدون تردید، بعضی از صفات اهل فتوت - به‌ویژه از خودگذشتگی و ایثار - به مکتب نیشابور راه یافته است، اما روشن نیست از چه راهی و توسط چه کسانی! و همین صفات در میان ایشان، جهت صوفیانه خاصی پیدا کرده و فتوت را در نظر ایشان شیوه متعالی و مثل اعلای حیات روحی جلوه‌گر ساخته است، چنان‌که این شیوه در زندگی اجتماعی نیز دارای چنین شأنی بوده است. نکته قابل اهمیت این است که در تاریخ زندگی نخستین رجال ملامتیه و آثار ایشان، امثال ابوحفص و حمدون قصار، سخنان بسیاری درباره فتوت به معنی ویژه صوفیانه آن یافت می‌شود و این اشخاص به عنوان متخصصان این شیوه و مردان مبرز این مسلک و آیین شناخته می‌شوند.» (همان، ص ۴۳۴)

۳-۱-۷. استدراج و ملامتیه

سلمی، یکی از اصول ملامتیه را آن می‌داند که وقتی ملامتیه می‌بینند که دعایشان مستجاب می‌شود، وحشت می‌کنند و محزون می‌شوند و معتقدند که این برآورده شدن دعا، مکر و استدراج^{۱۴} است. (ر.ک: مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ص ۴۳۴) سلمی بعد از آن حکایتی درباره ابوحفص نقل می‌کند که البته در منابع دیگر هم تکرار شده است و معنای مرکزی آن، نقل سخن ابوحفص است که «مراد در کنار نهادن از در بیرون کردن است».^{۱۵}

«نقل است که با یاران به صحرا رفته بود و سخن گفت. وقت ایشان خوش گشت. آهویی از کوه بیامد و سر بر کنار ابوحفص نهاد. ابوحفص تپانچه بر روی خود می‌زد و فریاد می‌کرد. آهو برفت. شیخ به حال خود باز آمد. اصحاب سؤال کردند که این چه بود؟ گفت که چون وقت ما خوش شد، در خاطر آمد که کاشکی گوسفندی بودی تا بریان کردمانی و یاران امشب پراکنده نشدندی. چون در خاطر بگذشت، آهویی بیامد.

مربدان گفتند: یا شیخ کسی را با حق چنین حالی بُود، فریاد و تپانچه زدن چه معنی دارد؟ شیخ گفت: نمی‌دانید که مراد در کنار نهادن از در بیرون کردن است. اگر خدای تعالی به فرعون نیکی خواستی، بر مراد او نیل را روان نکردی.» (تذکرة الاولیا، ص ۴۲۴-۴۲۵؛ شرح تعرف، ص ۲۱۳)

نتیجه‌گیری

سخنان و رفتار ابوحفص حدّاد نیشابوری، مورد توجه مؤلفان صوفیه قرار گرفته است و در بیشتر متون مهم صوفیه، سخن یا حکایتی از وی نقل شده است و همین، نشانی از جایگاه بلند وی در تصوّف است. بیشتر سخنان ابوحفص در چهارچوبه‌ای مشخص، تعریفی از مسئله‌ای است که در تصوّف مورد توجه بوده است. همین نظم فکری که برای هر مفهومی، تعریفی مشخص ارائه می‌دهد، باعث شده است در دوره‌های بعد، وی را به عنوان بنیان‌گذار تصوّف خراسان به حساب بیاورند، هرچند در میان پایه‌گذاران فرقه‌های صوفیه، به صورت مستقیم نامی از وی برده نشده است. نشانه‌هایی در سخنان و حکایت‌های منسوب به ابوحفص می‌توان یافت که وی را به ملامتیان نزدیک می‌کند: رعایت آداب، التزام به شریعت، اخلاص، تشویق مربدان به کسب و کار، مخالفت با سماع و فتوّت، ابوحفص را در سرآغاز پیدایی این حرکت در نیشابور، در بین بزرگان این نظام فکری قرار می‌دهد یا آنچه به او منسوب شده است، در دوره‌های بعد توسط کسانی چون سلمی و دیگران، به عنوان ملاک و مستندی برای تأیید اعتقادات ملامتیه قرار گرفته است.



پی‌نوشت‌ها:

۱. برای نمونه، در الفهرست ابن ندیم از شخصی به نام ابوحفص حداد به این صورت یاد شده است: «از بدعت‌گزاران معتزلیان بود و این کتاب‌ها از اوست. کتاب الجاروف فی تکافی الادلة و ابوعلی جبائی و خیطاط و حارث و راق وی را رد کرده‌اند.» (الفهرست، ص ۳۱۶) در هیچ منبع دیگری، چنین انتسابی وجود ندارد و برای تأیید یا رد آن هیچ قرینه‌ای در دست نیست.
۲. برای تفاوت نام‌های ابوحفص در منابع گوناگون، ر.ک: نفحات الانس، ص ۶۸۰.
۳. در طبقات الصوفیه انصاری، ص ۱۱۳: «کوجاباد» و در ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۶ «کوردآباد» ضبط شده است. در مرآصد الاطلاع، ۱۱۸۶/۳، ذیل کوردآباد آمده است: «کوردآباد بالضم و بعد الواو الساکنه را و دال و با موخده و آخره دال معجمه؛ قرية علی باب نیشابور».
۴. برای آگاهی از منابع دیگر، ر.ک: طبقات الصوفیه سلمی، ص ۱۱۶؛ طبقات الصوفیه انصاری، ص ۱۱۳؛ حلیه الاولیا، ۲۲۹/۱۰؛ المنتظم، ۲۰۴/۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۵۱۳/۱۲؛ الاعلام بوفیات اعلام، ص ۱۱۶ و النجوم الزاهرة، ۴۱/۳.
۵. همچنین ر.ک: تذکرة الاولیا، ص ۴۲۳-۴۲۴. در طبقات الصوفیه انصاری (ص ۱۱۷) ماجرای را که درباره تغییر حال ابوحفص و دست در کوره کردن نقل گردیده، به عبدالله مهدی باوردی نسبت داده شده است.
۶. همچنین ر.ک: تذکرة الاولیا، ص ۴۲۴.
۷. وی در کنار ابوحفص دفن شده است. (ر.ک: ترجمه و تلخیص تاریخ نیشابور، ص ۱۵۳) سلمی نیز که با فاصله‌ای از ابوحفص می‌زیسته است، وصیت کرده که در حال وفات، سر من بر پای ابوحفص نهید. (ر.ک: تذکرة الاولیا، ص ۴۳۲)
۸. «کان ابوحفص بکره لاصحابه الاسفار من غیر فرض حج او غزو او رویه شیخ او طلب علم...» (مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی، ۴۱۰/۲)
۹. همچنین ر.ک: اوراد الاحباب، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ سیر اعلام النبلاء، ۵۱۲/۱۲.
۱۰. صفة الصفوة، ۱۲۰/۴؛ طبقات الصوفیه سلمی، ۱۲۲؛ طبقات الصوفیه انصاری، ص ۱۱۴، ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۶؛ اوراد الاحباب، ص ۴۶؛ نفحات الانس، ۵۶-۵۷؛ شذرات الذهب، ۱۵۰/۲.
۱۱. برای محمد غلّیان، ر.ک: اسرار التوحید، ۷۱۹/۲.
۱۲. همچنین ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ۵۱۱/۱۲؛ تذکرة الاولیا، ص ۴۳۰.

۱۳. این سخن ابوحفص در نوشته‌های سُلمی نیز آمده است. (ر.ک: مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، ۹۳/۲)

۱۴. استدراج: «به تدریج به چیزی نزدیک شدن و در اصطلاح کاری خارق عادت که بر دست بنده انجام گیرد و با غروری که لازمه آن است او را به تدریج به شقاوت گرفتار سازد.» (کشف المحجوب، تعلیقات و توضیحات، ص ۸۱۸)

۱۵. این حکایت در باب یازدهم تلخیص ابلیس (در تلخیص ابلیس بر اهل دین از راه کرامات‌نمایی) مورد انتقاد ابن جوزی قرار گرفته است. (ر.ک: ص ۲۶۹) ابوحفص به کرامات صوفیان اعتقاد دارد و طبق تعریفی که از «ولی» ارائه می‌کند، معتقد است «ولی» کسی است که با کرامات تأیید شود و خودش از کرامات غایب باشد: «سئل ابوحفص من الولی؟ قال: من أئید بالکرامات و عُیب عنها.» (طبقات الصوفیة سلمی، ۱۲۱/۲) با توجه به کوششی که صوفیان در تطبیق اقوال و کردار خویش داشته‌اند، باید در نسبت این سخن و یا این حکایت که در آن اظهار کرامت وجود دارد، تردید کرد. در رساله ملامتیه سُلمی این حکایت با چند واسطه از زبان ابوعثمان حیری نقل شده است، نه از زبان خود ابوحفص. (ر.ک: مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، ۴۳۴/۲) بنابراین عیبی که بر ابوحفص گرفته‌اند که کراماتش را آشکار می‌کرده، دست‌کم در این مورد درست به نظر نمی‌رسد. چند نمونه دیگر از کرامات ابوحفص در منابع ذکر شده است. (ر.ک: تذکرة الاولیا، ص ۴۲۸)

منابع

- احیاء علوم الدین؛ ابوحامد محمد غزالی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم، ج ۳، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ محمد ابن منور میهنی، مقلمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران ۱۳۸۹.
- الاعلام بوفیات الاعلام؛ تألیف شمس‌الدین احمد ابن عثمان الذهبی الدمشقی، حقه و علّق علیه ریاض عبدالحمید مراد و عبدالجبار زکار، الطبعة الثانية، دارالفکر المعاصر، بیروت لبنان ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.
- الفهرست؛ محمد ابن اسحاق ندیم، ترجمه م. رضا تجلّدت، ج ۱، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۳.
- اوراد الاحباب و فصوص الاداب؛ تألیف ابوالمفاخر یحیی باخرزی، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

- تذکرة الاولیا؛ تألیف فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، بازنگاری ترجمه مقلمه‌ها و تنظیم فهرست‌ها، ع، روح‌بخشان، چ ۱، اساطیر، تهران ۱۳۷۹.
- ترجمه رساله قشیریه؛ تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، چ ۱، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۴۰.
- ترجمه و تلخیص تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری؛ احمد ابن محمد خلیفه نیشابوری، به کوشش بهمن کریمی، ابن‌سینا، تهران، بی‌تا.
- تالیس ابلیس؛ ابوالفرج ابن جوزی، ترجمه علیرضا ذکوتی قراگزلو، چ ۱، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۸.
- تهذیب الاسرار؛ عبدالملک خرگوشی، تصحیح بسام محمد بارود، المجمع الثقافي، ابوظبی ۱۹۹۹.
- جواهر آداب الصوفیه؛ محمد ابن حسین سلمی، به کوشش نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴.
- حایة الاولیاء و طبقات الاصفیاء؛ ابونعیم اصفهانی، دارالفکر، بی‌جا، بی‌تا.
- سیر اعلام النبلاء؛ محمد ابن احمد ابن عثمان ذهبی، المؤسسة الرسالّة، بیروت ۱۴۱۳ق.
- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ ابن‌العماد حنبلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- صفة الصفة؛ ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی، حقّقه و علّق علیه محمود فاحوری، الطبعة الرابعة، دارالمعرفة، بیروت ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م.
- طبقات الصوفیه؛ ابوعبدالرحمن سلمی، تحقیق نورالدین شریبه، الطبعة الاولى، الناشر جماعة الازهر للنشر و التألیف، دارالکتاب العربی، بمصر ۱۳۷۲هـ/ ۱۹۵۳م.
- طبقات الصوفیه؛ ابواسمعیل عبدالله انصاری هروی، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران ۱۳۶۲.
- «فرقه‌های صوفیه تا روزگار کشف المحجوب هجویری»، محمود عابدی، مجله مطالعات عرفانی، دانشگاه کاشان، سال اول، شماره سوم، (بهار و تابستان ۱۳۸۵)، ص ۵۲-۳۱.
- کشف المحجوب؛ علی ابن عثمان هجویری؛ مقلمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چ ۱، سروش، تهران ۱۳۸۳.
- مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی؛ نصرالله پورجوادی، چ ۱، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۲.
- مرآة الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع؛ صفی‌الدین عبدالؤمن ابن عبدالحق البغدادی، تحقیق و تعلیق علی محمد البجاوی، الطبعة الاولى، دارالحیل، بیروت ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.

- مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه؛ عزالدین محمود ابن علی کاشانی، تصحیح جلال الدین همایی، ج ۴، هما
۱۳۷۲.

- «منبعی کهن در باب ملائمتیان نیشابور»؛ نصرالله پورجوادی، معارف، دوره پانزدهم، شماره ۱ و ۲،
فروردین- آبان ۱۳۷۷، ص ۳-۵۰.

- المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک؛ ابن الجوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۲ق.